

# حمله روسیه به اوکراین

## و نگرانی‌های امنیتی فقط برای بزرگ‌ترها؟

### هدایت سلطان‌زاده

۱- در آخر ژانویه و در آستانه تدارک تجاوز نظامی خطرناک پوتین به اوکراین، عده‌ای از ارشدترین ژنرال‌های بازنشسته روس، در بیانیه‌ای علنی بنام «خطاب به ریاست فدراسیون روسیه و شهروندان» نسبت به عواقب چنین حمله‌ای هشدار داده و نوشته بودند:

امروز بشریت در برابر خطر وقوع جنگ قرار دارد، و جنگ به‌طور اجتناب‌ناپذیری به از بین رفتن زندگی‌ها، ویرانی، رنج توده‌های وسیعی از مردم، به از بین رفتن زندگی عادی انسان‌ها و سیستم‌های حیاتی دولت‌ها و مردم می‌انجامد. یک جنگ بزرگ به معنی تراژدی بزرگ و می‌توان گفت یک جنایت است. چه چیزی امروز بقای روسیه را تهدید می‌کند؟ می‌توان گفت که خطری آن‌را تهدید می‌کند. در تمام حوزه‌های حیاتی، از جمله در بافت دموگرافیک، روسیه دچار یک انحطاط است و در هر سیستم پیچیده، انحطاط در عنصری از آن به فروریزی تمامی سیستم می‌انجامد که روسیه را در برابر پایان تاریخ خود قرار داده است. به باور ما، خطری که فدراسیون روسیه را مورد تهدید قرار می‌دهد، سرشت نظام‌مند و داخلی دارد که از مدل دولت، کیفیت قدرت و وضعیت جامعه ناشی می‌گردد. دلایل چنین وضعیتی کاملاً داخلی هستند. غیر قابل دوام بودن چنین مدلی از دولت، ناکارآمدی، فقدان حرفه‌ای بودن در سیستم قدرت و مدیریت، و انفعال جامعه، علت‌های اصلی این انحطاط هستند. هیچ دولتی در چنین وضعیتی، در بلندمدت شرط بقاء نخواهد داشت.

اما در مورد خطر خارجی، می‌توان گفت که خطر خارجی وجود دارد. اما بر اساس ارزیابی کارشناسانه ما، در حال حاضر جدی نیستند و دولت‌مداری روسیه و منافع حیاتی آن‌را تهدید نمی‌کنند.

سیاست تحریک جنگ، عملی جنایت‌کارانه است که روسیه را در برابر تمام نیروهای متحد غرب قرار خواهد داد. در مجموع یک ثبات استراتژیک وجود دارد. سلاح‌های اتمی تحت کنترل قرار دارند و ناتو در حال تمرکز نیرو نیست و فعالیت تهدیدکننده‌ای از خود نشان نمی‌دهد. از این‌رو، اوضاع و احوالی که در

اطراف اوکراین درست شده است، کاملاً تصنعی بوده و نقش ابزاری برای پاره‌ای از نیروها و مزدوری برای فدراسیون روسیه را دارد. با فروپاشی شوروی در دوره یلتسین، اوکراین به صورت یک دولت مستقل در آمده است و طبق ماده ۵۱ منشور سازمان ملل، حق دفاع فردی و جمعی از خود را دارد. اتهام نسل‌کشی در مناطق جنوبی نیز نه در سازمان ملل و نه در سازمان همکاری‌های امنیتی اروپا طرح نشده است. طبیعتاً، برای اینکه اوکراین به عنوان همسایه دوست برای روسیه بماند، لازم است که مدل روسی دولت و قدرت سیاسی برای آن‌ها جذاب باشد.

تصرف کریمه و سواستپول و برسمیت نشناختن آن‌ها از طرف جامعه جهانی – زیرا غالب دولت‌ها آن‌ها را متعلق به اوکراین می‌دانند – نشان‌دهنده شکست سیاست خارجی روسیه و جذاب نبودن سیاست داخلی آن است. نمی‌توان با اولتیماتوم و تهدید و استفاده از زور برای فدراسیون روسیه و رهبری آن محبت عاشقانه‌ای به وجود آورد، که بسیار بی‌معنی و به شدت خطرناک است؛ ثانیاً اوکراین و روسیه را به دشمنان دائمی هم تبدیل خواهد کرد، ثالثاً ده‌ها هزار جوان سالم در هر دو طرف، زندگی خود را از دست خواهند داد و بر بافت دموگرافیک در هر دو طرف در آینده اثر خواهند گذاشت. افزون بر این، استفاده از قهر نظامی علیه اوکراین، قبل از هر چیزی بقای دولت روسیه را زیر سوال خواهد برد و روسیه را به عنوان یک دولت جذامی و تهدید علیه صلح جهانی تصویر کرده که با تحریم‌های سنگین مواجه خواهد شد.

سوال این است که هدف واقعی از این تهدید به جنگ و برافروختن درگیری‌ها در مقیاسی گسترده چیست؟ به باور ما، رهبری کشور ناتوان از بیرون آوردن روسیه از بحران سیستمیک خود است. جنگ وسیله‌ای است برای حل این بحران سیستمیک و بر سر قدرت ماندن یک قدرت ضد ملی و چاپیدن هرچه بیش‌تر ثروت مردم. ما توضیح دیگری نمی‌توانیم داشته باشیم. سیاست تحریک جنگ، تمامی غرب را علیه روسیه تنها متحد خواهد کرد». این بیانیه که ژنرال ایواشوف به نمایندگی از «مجمع سرتاسری افسران روسیه» امضاءکننده آن بود و یک میلیون نفر آن را مشاهده کرده بودند، خواهان فعال شدن ماده ۳ قانون اساسی فدراسیون روسیه برای برکناری ولادیمیر پوتین شده بود که بعد از مدتی مورد سانسور قرار گرفت. (1)

۲- ولادیمیر پوتین برای توجیه تجاوز خود به اوکراین، وجود آن را یک داستان تخیلی می‌نامد. منظور پوتین از «داستان تخیلی» بودن آن، نه نفی وجود آن، بلکه استقلال اوکراین به عنوان یک کشور است.

در سال ۲۰۰۸ در همایش ناتو در رومانی، پوتین به جورج بوش گفته بود که به باور او دولت سابق متعلق به شوروی، یک کشور نیست و اوکراینی‌ها راهی جز این ندارند که خود را بخشی از روسیه بدانند و تحریک احساسات ضد روسی، معلول مداخلات و انگولک کردن‌های کشورهای غربی است تا بازتابی از گزینه خود آنان. ولی اوکراینی‌ها در انتخابات متوالی که برگزار کرده بودند، ترجیح و گرایش به عضویت در اتحادیه اروپا و ناتو داشتند تا پیوستن به نظام سیاسی و اقتصادی روسیه.

پوتین در ژوئیه ۲۰۲۱ دوباره این نظر خود را در نوشته‌ای تحت عنوان «وحدت تاریخی روس‌ها و اوکراینی‌ها» جعلی بودن استقلال اوکراین را بیان کرده است که روزنامه «مسکو ویسکی کومسولت» از آن به عنوان «آخرین اولتیماتوم به اوکراین» یاد کرد. پوتین در این نوشته خود، بارها از «غارت سرزمین‌های روسیه» سخن گفته است. البته منظور از غارت، استقلال پانزده کشور از شوروی سابق است. ولی پوتین فراموش کرده است که امپراتوری روسیه مانند هر امپراتوری دیگر در تاریخ با جنگ و تصرف و یا بنا به عبارت خود او با غارت سرزمین‌های دیگران بوجود آمده است و امپراتوری‌ها با خون‌ریزی شکل گرفته و تا زمانی که قدرتی دارند، با خشونت حفظ می‌شوند. بهانه حمله به اوکراین نیز به ظاهر «پاک‌سازی آن از وجود نازی‌ها و غیر نظامی کردن» آن کشور است. این استدلال، بی‌شبهت به استدلال نازی‌ها در پاک‌سازی آلمان از یهودی‌ها نیست و منطق توجیهی آن نیز از همان منطق هیتلر در حمله به چک به بهانه حمایت از اقلیت آلمانی در آن کشور تبعیت می‌کند. می‌توان پذیرفت که در اوکراین نیز عناصر شبه نازی مثل بسیاری از کشورهای دیگر اروپا، از جمله در خود روسیه در حزب رسمی ژیرونیفسکی و کله تراشیده‌های روسی نیز وجود دارد که در روز روشن به دگرباشان جنسی حمله می‌برند و اوکراین از این پدیده مستثنی نیست. طرفه آن‌که، در تمام اروپا و یا حتی آمریکا، پوتین نزدیک‌ترین متحد تمام این جریان‌های راست افراطی و شبه نازی است و به آن‌ها کمک‌های مالی و سیاسی می‌کند. ولادیمیر پوتین هرگز گرایش راست افراطی خود را پنهان نکرده است و در سال ۲۰۱۹ به صراحت گفت که لیبرالیسم دیگر اندیشه‌ای کهنه و مهجور است. این گفته پوتین، مستقل از کسری‌های دموکراتیک در ایدئولوژی لیبرالیسم، جهان‌بینی خودکامه اولیگارکی را منعکس می‌کند.<sup>(2)</sup>

با توجه به تاکید پوتین در نوشته ۵۰۰۰ کلمه‌ای خود بر اتنیک روس و نگاه او به مسائل بین‌المللی از آن زاویه، باید گفت که او در جاده خطرناکی گام گذاشته است.<sup>(3)</sup> تجمع سازمان‌یافته روس‌ها با پرچم روسیه در استادیوم اولمپیک نیز یادآور «تجمع نورنبرگ هیتلر» با پرچم‌های صلیب شکسته است. در مورد مساله زبان روسی در اوکراین نیز، از بی‌تدبیری‌های دولت اوکراین در این زمینه بهره‌برداری کرده و بار پروپاگاندایی به اهداف اصلی خود می‌دهد. حمله به اوکراین، نه فقط زخم بازی را به‌وجود آورده است که به آسانی التیام نخواهد یافت، بلکه بیش از همیشه آنان را علیه روسیه متحدتر کرده است. کاری که غرب در اوکراین علیه روسیه نتوانسته بود انجام دهد، پوتین آن‌را انجام داد.

۳- برخلاف بسیاری از قدرت‌های امپریال در سده‌های اخیر نظیر امپراتوری بریتانیا، یا اسپانیا و هلند و پرتغال که امپراتوری‌های دریائی بودند و جنگ‌های استقلال‌طلبانه جنگ را به داخل کشور متروپل انتقال نمی‌داد، روسیه یک قدرت امپراتوری مبتنی بر سرزمین است و با فتح سرزمین‌های دیگر و ضمیمه ساختن آن به خود به‌وجود آمده است که فرهنگ، مذهب و زبان‌های اتنیک متفاوتی دارند. هرگونه جنبش و یا جنگ استقلال‌طلبانه در بین آن‌ها در حکم یک جنگ داخلی در سرزمین اصلی امپراتوری خواهد بود. از این منظر، روسیه شباهت‌های زیادی با امپراتوری رم، امپراتوری شارلمانی و یا عثمانی و مغول و اتریش-

مجارستان دارد که آسیب‌پذیر است و همواره مانند همه امپراتوری‌های مبتنی بر سرزمین، در معرض تجزیه شدن به تکه تکه پاره‌های پراکنده از هم قرار دارد. این فرآیند ممکن است که در مراحل مختلفی رخ دهد، همان‌گونه که روسیه تزاری دائم با این پدیده مواجه بود و استقلال لهستان و فنلاند و چک گام اولیه آن بودند. فروری شوروی و استقلال پانزده کشور دیگر که پوئین آنرا بزرگ‌ترین تراژدی و فاجعه می‌نامد، شاید آخرین مرحله از این فرآیند نباشد و به‌عنوان یک کشور چندملیتی، خطر دائم در کمین آن نشسته است. اینکه داشتن سلاح اتمی می‌تواند آنرا از وجود چنین خطری در امان نگه دارد، در بلندمدت چنین تضمینی وجود ندارد. این فروپاشی‌ها الزاما بر اثر فشارهای ژئوپولیتیک و از خارج نیست. امپراتوری‌های بزرگ رم و شارلمانی با احتضار درونی، ولی از حاشیه‌ها از هم پاشیدند. اگر بخوایم از خرد مارکس بهره بگیریم، باید گفت که تعارض درجه رشد نیروهای تولیدی با قدرت‌های سیاسی حاکم بر آن‌ها موجب از هم فرو پاشیدن‌شان شد و به گفته کارل کائوتسکی، روسیه قربانی مرزهای بزرگ خود و الزامات نگهداری آن با قدرت نظامی بوده که مانع از توسعه آن شده است. سال‌ها پیش از فروپاشی شوروی، جامعه‌شناسان فرانسوی، بر پایه مطالعه بافت مردم‌شناسی جامعه شوروی، فروپاشی آنرا پیش‌بینی کرده بودند. در تمام دوره تزاری، و بخش اعظم حیات شوروی، روس‌ها صادرکننده جمعیت به مناطق غیرروس بودند و این معادله در دهه‌های پایانی شوروی جهت معکوسی یافته بود و مناطق مسلمان‌نشین صادرکننده اصلی جمعیت به مناطق روس‌نشین بودند. استنتاج بعضی از جامعه‌شناسان فرانسوی این بود که جمعیت نسبتا کوچک اتنیک روس توان نگهداری مرزهای بزرگ آنرا نخواهند داشت.

۴- در حال حاضر، روسیه یک قدرت بزرگ نظامی است ولی با اقتصادی چهارصد میلیارد کمتر از کشور کوچک ایتالیا. افزون بر آن، اقتصاد روسیه عمدتا معطوف به صادرات انرژی است که پنجاه و شش درصد از درآمدها و حدود چهل درصد از بودجه کشور را به خود اختصاص داده است. در سی سال گذشته نیز، ثروت‌های روسیه به جای صرف در سرمایه‌گذاری برای رشد اقتصادی کشور، توسط اولیگارک‌ها در شاخه‌های غیرمولد، نظیر خرید کشتی‌های عظیم تفریحی و یا خرید باشگاه‌های فوتبال و غیره به خارج انتقال یافته است که باعث عقب‌ماندگی بیش‌تر آن از رشد اقتصادی و تکنوژیک در جهان گردیده است. به‌عنوان نمونه در سال ۲۰۱۴، در آمد سرانه روسیه دو برابر چین بود و اکنون، در آمد سرانه در چین با جمعیت یک میلیارد و چهارصد میلیونی خود دو برابر درآمد سرانه فدراسیون روسیه با جمعیت صد و چهل میلیونی آن است.

۵ - برای فهمیدن پیش زمینه‌های چرایی اهمیت اوکراین در جنگ جاری نابرابر، باید به جایگاه آن در جغرافیای سیاسی جهان توجه داشت. این جنگ نه بر سر ایدئولوژی است و نه نازی‌زدائی که با حضور چشم‌گیر سیاستمداران یهود در سازمان سیاسی دولت اوکراین در تناقض است و نه در وهله نخست بر سر دست‌اندازی بر منابع غنی اوکراین که به نوبه خود اهمیت ویژه‌ای دارد. این جنگ، جنگی است برای کنترل یکی از کانون‌هایی که محور جغرافیائی تاریخ نامیده می‌شود و هیچ امپراتوری سرزمینی بدون کنترل این

محور جهان نمی‌تواند از نظر ژئوپولیتیک، نقش کلیدی در سیاست‌های جهان ایفاء کند. اهمیت استراتژیک و چهارچوب آن را بیش از قریب پیش، مک کایندر، جغرافی‌دان انگلیسی در دو نوشته مهم تحت عنوان «محور جغرافیائی تاریخ» در سال ۱۹۰۴ و «ایده‌آل‌های دموکراتیک و واقعیت» در ۱۹۱۹ ترسیم کرده است که از آن پس مبنای استراتژی عمومی سیاست‌مداران و طراحان استراتژی غرب بوده است. از این محور جغرافیائی تاریخ، امروز به‌نام اورو- آسیا یا استراتژیک‌ترین نقطه جهان یاد می‌شود. مک کایندر می‌نویسد: «وقتی تاریخ‌نگاران در آینده‌ای دور، بخواهند عصر امروز ما را در عباراتی کوتاه بیان کنند، همان‌گونه که ما امروز از عصر فراغنه مصر نام می‌بریم، از چهار صد ساله گذشته ما به نام عصر کریستف کلمب نام خواهند برد که در سال ۱۹۰۰ به پایان رسیده است. دیگر هیچ نقطه جغرافیائی کشف نشده‌ای در جهان وجود ندارد، و دیگر جایی برای ادعای مالکیت بر آن باقی نمانده است. از این پس، جغرافیا به موضوع کاوش‌های دقیق فلسفی ممکن است بدل شود. لیکن آغاز قرن بیستم را می‌توان پایان عصری دیگر با همه دست‌آوردهای مهم آن نامید. در اروپا، در آمریکا، در آمریکای جنوبی، در آفریقا، در استرالیا، و حتی در آسیا ما شاهد آخرین حرکات در بازی سواران تیز تک قزاقان پرمک و یا کشتی‌بانان واسکو داما هستیم. در این عصر بعد از کریستف کلمب، ما باید با سیستم سیاسی مداربسته‌ای از جهان مواجه شویم که شبیه پرده‌ای در مقیاس سیاره ماست. از این پس، هر انفجار نیروئی، به جای پخش در فضای نامعلوم اطراف و هرج مرج وحشی خود، در دورترین نقطه کره زمین بازتاب خواهد داشت و عناصر ضعیف در ارگانیزم سیاسی و اقتصادی در آن، بر اثر این انفجار نیروها فرو خواهند ریخت.» (4)

مک کایندر از بررسی‌های خود در اصلی‌ترین مکان جغرافیائی در استراتژی سیاسی، به این نتیجه رسیده بود که نه آمریکا و نه هیچ نقطه دیگری، محور تاریخی در جغرافیای جهان به‌شمار نمی‌روند. با فروریزی شوروی از درون در سال ۱۹۹۱ که جمهوری اوکراین به همراه جمهوری‌های روسیه و بلاروس، یکی از سه امضاءکننده اصلی فروپاشی آن بود، روسیه مهم‌ترین بخش از امپراتوری تاریخی تزاری و شوروی سابق را از دست داد. اوکراین، به‌دلیل جایگاه ویژه خود، در زمان شوروی نیز از حق نمایندگی خود در سازمان ملل برخوردار بود. روسیه و اوکراین پیوندهای مشترک و تفاوت‌های زیادی در مذهب و زبان با هم دارند. شکل‌گیری امپراتوری تزاری نیز با آغاز ضعف و فروپاشی امپراتوری مغول و با اتحاد دو شاهزاده نشین کیف و مسکوی شکل گرفت که تاسیس شاهزاده نشین کیف توسط وایکینگ‌ها تقدم زمانی داشت. این تفاوت‌ها خود را در تعلق به کلیسای کاتولیک و ارتودوکس نشان می‌داد. در زمان روسیه تزاری، بلینسکی، منتقد بزرگ ادبی روس، روشنفکران اوکراینی را به‌دلیل نشان دادن علاقه به زبان مادری خود مورد انتقاد قرار می‌داد.

۶- در بین کشورهای جدا شده از شوروی، اوکراین، آن نقطه اتصالی حساس در مدار اورو- آسیاست که کنترل آن در ژئوپولیتیک اروپا می‌تواند توازن بین غرب و روسیه را برهم زند.

بی‌تردید سیاست‌های نادرست دولت بی‌تجربه اوکراین و نفوذ عناصر افراطی راست در آن، به درجه معینی در تحریک روسیه به واکنش نظامی نقش داشته است، ولی به‌هیچ‌وجه اساس این جنگ ویران‌گر نیست، بلکه بهانه آن است که بازتاب‌های آن در فراسوی مرزهای این دو کشور انعکاس خواهد یافت.

۷- در ۱۹۹۷، برژینسکی، مشاور امنیتی جیمی کارتر و یکی از مهم‌ترین استراتژیست‌ها در سیاست‌گذاری‌های آمریکا، با کتاب جدید خود، به‌نام «صفحه شطرنج بزرگ: اولویت آمریکا و ضرورت‌های استراتژیک»<sup>(۵)</sup> بر اهمیت استراتژیک منطقه اورو-آسیا برای سیاست‌های آمریکا تأکید ورزید. برژینسکی بر سه نکته مهم تأکید داشت:

الف- اوکراین در ظرف زمانی معین باید هم به عضویت اتحادیه اروپا و هم ناتو در آید.

ب- روسیه کشور خیلی بزرگی است و باید تجزیه شود.

پ- روسیه باید فقط در مناطق قطبی و یخبندان خود احساس امنیت کند.

در دوره ریاست جمهوری اوباما، تئوری برژینسکی در کنترل مدار اورو-آسیا دوباره به صحنه سیاست خارجی آمریکا و کشورهای اروپایی بازگشت. اوباما، تحت تأثیر روبرت کاگان، از چهره‌های اصلی کنسرواتوئیو‌های جدید و از امضاء کنندگان «پروژه قرن آمریکائی» بود و در اجلاس مشترک سالانه سنا و کنگره نمایندگان، به‌مدت ده دقیقه از کتاب او تحت عنوان «جهانی که آمریکا ساخت» نقل قول آورد. همسر روبرت کاگان، خانم ویکتوریا نولان، معاون وزارت خارجه آمریکا در اتحادیه اروپا و امور اورو-آسیا، به‌همراه سفیر آمریکا در اوکراین، جفری پیات، در پیشبرد این سیاست، روی عناصر راست محافظه‌کار، مثل برادران کلیچکو و حزب «ضربه مشت» آن‌ها و یا حزب راست افراطی «اسوبودا» میلیون‌ها دلار سرمایه‌گذاری کرده بودند که با پوستره‌های استفان پاندورا، همکار آلمان نازی در جنگ جهانی دوم و با تقلید از راهپیمائی مشعل به‌دست آنان راهپیمائی می‌کردند. هدف نه بر سر قدرت نشان دادن راستی‌های افراطی، بلکه ابزاری برای برون راندن دولت متمایل به روسیه یاناکویچ بود. زیرا اکثریت رهبران دولت بعد از یاناکویچ، یهودی بودند و این دو، تعارض ایدئوژیک با هم داشت. تظاهرات میدان در ابتدا علیه فساد یاناکویچ آغاز شده بود ولی آنان با آشفته کردن اوضاع و دامن زدن به خشونت سعی می‌کردند میدان را تحت کنترل درآورند. وقتی یاناکویچ پیشنهاد پست نخست‌وزیری برای اپوزیسیون و دو وزیر، از جمله برای کلیچکو، شهردار فعلی کیف را داد، خانم نولان در گفتگوی خود با سفیر آمریکا در کیف در یک فایل صوتی که به اینترنت درز کرده بود، می‌گوید که این ایده خوبی نیست و کلیچکو فرد بی‌تجربه‌ای است و باید برود مشق سیاسی خود را تمرین کند. این حوادث منجر به نخستین جنگ در ۲۰۱۴ در اوکراین گردید. در واقع این جریانات، ابزاری در جهت اهداف ژئوپولیتیک غرب و بهانه‌ای برای دست‌اندازی‌های پوتین به اوکراین فراهم کرد.<sup>(۶)</sup>

یاناکویچ رئیس‌جمهور وقت اوکراین، مثل بسیاری از سیاستمداران مابعد فروپاشی شوروی، فردی فاسد بود، لیکن برای جلوگیری از تحریک روسیه، حاضر به برگزاری مانور مشترک نظامی با ناتو نشد، و

سعی کرد اوکراین را ضمن تمایل خود به روسیه، بدور از ناتو و تاحدی بی‌طرف نگه دارد. در آن هنگام اوکراین از نظر مالی دچار مشکلات جدی بود و روسیه در اوج سرمای زمستان، برای بازپرداخت بدهی‌های اوکراین به آن کشور فشار می‌آورد و تا حد تهدید به بستن لوله گاز در صورت عدم پرداخت بدهی‌های خود پیش رفت که در چنین شرایطی تحریک‌کننده بود. پیشنهاد روسیه برای وام سه میلیارد دلاری برای بازپرداخت این بدهی‌ها نیز پیش نرفت و یاناکویچ سرانجام به روسیه گریخت.

۸- از نخستین جنگ روسیه علیه اوکراین و ضمیمه کردن کریمه به روسیه و علم کردن دو جمهوری خودخوانده در مناطق شرقی آن کشور، تغییراتی نیز در درون قدرت در روسیه اتفاق افتاده است. در تمام دوره شوروی و تا نخستین حمله روسیه به اوکراین، ارتش روسیه از مداخله در سیاست بیرون نگه داشته می‌شد و سرویس‌های امنیتی نقش مهمی در حلقه قدرت در کرملین را بر عهده داشتند. هدایت عملیات اوکراین در سال ۲۰۱۴ نیز توسط همان سرویس‌های امنیتی انجام گرفت. بسیاری از پُست‌های کلیدی در شاخه‌های مهم اقتصادی نیز مثل خود ولادیمیر پوتین، از میان همان افراد ک.گ.ب، سابق برخاسته بودند. این معادله اکنون در حلقه قدرت کرملین به هم خورده است. بعد از ارتقاء سرگی شویکو در سال ۲۰۱۲ به وزارت دفاع، ارتش و از جمله خود سرگی شویکو، نقش برجسته‌تری پیدا کرده است و از او به‌عنوان مرد پشت پرده حمله به اوکراین یاد می‌شود.<sup>(7)</sup> برخلاف امنیتی‌ها، او نزدیک‌ترین فرد در تصمیم‌گیری‌های پوتین است و تقریباً در تمام مشاوره‌های حساس حضور دارد. شویکو، خود نیمه مغول و نیمه اوکراینی است و از این منظر مثل اولیگارک‌های یهودی در اطراف پوتین، فاقد پایگاه اتنیک روس برای ساختن تکیه گاه قدرت است. به‌نظر می‌آید که تحقیر علنی رئیس سرویس‌های امنیت خارجی در مورد به‌رسمیت شناختن استقلال دو جمهوری خودخوانده در برابر دوربین‌های تلویزیون، که هم دوره‌ای شخص پوتین در ک.گ.ب، بود، ناشی از همین تغییر در حلقه قدرت باشد.

۹- در بین چپ‌های اروپا، و بسیاری از جریان‌های چپ، تاکید زیادی بر نقش ناتو می‌شود. باید گفت که بعد از جنگ جهانی دوم و با آغاز جنگ سرد، ناتو دو نقش مهم داشته است، نخست مهار شوروی، دوم، گسترش چتر هژمونی نظامی آمریکا در جهان. لیکن ایده اولیه یک پیمان نظامی نه از آمریکا، بلکه، مانند بسیاری از پیمان‌ها در تاریخ اروپا در گذشته، با معاهده «دونکرک» بین فرانسه و انگلیس تحت عنوان «معاهده همیاری متقابل» در برابر خطر حمله آلمان و یا شوروی در ۱۹۴۷ شکل گرفت. با «معاهده بروکسل» به‌نام «اتحاد غرب» در سال ۱۹۴۸، کشورهای هلند و بلژیک و لوکزامبورگ نیز به آن پیوستند. هنگامی که شوروی از کشورهای تحت اشغال خود در بخش اروپای شرقی عقب‌نشینی نکرد و تلاش کرد که حکومت‌های طرفدار خود در این کشورها بر سر قدرت بنشاند، گفتگوها برای ایجاد یک پیمان نظامی بزرگتر که شامل آمریکا و کانادا و پرتقال و ایتالیا و نروژ و دانمارک و ایسلند، می‌شد، آغاز گردید که به‌نام «پیمان آتلانتیک شمالی» یا ناتو در ۱۹۴۹ رسماً تاسیس شد. سوال این است که اگر شوروی بخش مهمی از اروپا را اشغال و در کنترل خود نگه نمی‌داشت، آیا زمینه برای تشکیل ناتو به‌وجود می‌آمد؟

مسائل و روابط بین‌المللی اساساً بر پایه مصالح ژئوپولیتیک قرار دارند و ایدئولوژی و دموکراسی و حقوق بشر، به‌صورت گزینشی در رقابت‌های ژئوپولیتیک، به صورت یک پوشش مورد استفاده قرار می‌گیرد. ۱۰- درحمله روسیه به بهانه «نگرانی‌های امنیتی» روسیه، که کشور چین و حکومت اسلامی در ایران و عده‌ای از کشورهای دیگر از آن حمایت می‌کنند، منافع و مصالح امنیتی ابرقدرت‌ها است که در نظر گرفته می‌شود. آیا کشورهای کوچک نیز باید حقی برای نگرانی‌های امنیتی خود نداشته باشند؟ روسیه در همین حمله خود، چندین بار دو کشور بی‌طرف فنلاند و سوئد را علناً مورد تهدید قرار داد و آیا چنین تهدیداتی عملاً این کشورها را به طرف ناتو سوق نمی‌دهد؟ روسیه با حمله به اوکراین، ناتو را در اروپا بیش‌تر از همیشه تقویت کرده است و اروپا را بیش از پیش به‌طرف میلیتاریسم سوق می‌دهد و به احتمال از این پس حلقه ناتو علیه روسیه سفت و سخت‌تر خواهد شد. همیشه رنج مشترک یک ملت آن‌ها را متحدتر می‌کند و حمله روسیه به اوکراین، اوکراینی‌ها را به‌صورت یک ملت متحد در برابر روسیه قرار می‌دهد و پوتین با حمله به اوکراین، حکم انکار خود را امضاء کرده است و دریک چشم‌انداز دورتر، پوتین و روسیه بازنده اصلی این حمله خواهد بود.

به نظر می‌رسد که پیش‌بینی ژنرال‌های بازنشسته روسیه در رابطه با خطرات حمله به اوکراین درست از آب در آمده است. تلفات انسانی ارتش شوروی در جنگ چهارده ساله خود در افغانستان ۱۵۰۰۰ نفر، در جنگ دهساله روسیه علیه چین ۱۱۰۰۰ و در جنگ جاری علیه اوکراین بنا به ارزیابی پنتاگون بین ۷۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ در یک ماهه جنگ بوده است، و روسیه با واکنش وسیع غرب در انزوای کامل قرار گرفته است که بر خلاف مصالح مردم روسیه است. آثار اقتصادی آن نیز الزاماً دیرپا و خردکننده خواهد بود.

۱۱- در یک مقایسه عمومی می‌توان گفت که در غرب بر اثر مبارزات تاریخی مردم، یک سلسله ارزش‌ها و نهادهای دموکراتیک به‌وجود آمده است که در کشورهایی نظیر روسیه و یا چین هرگز نبوده است و به گفته انگلس، مرتجع‌ترین حکومت‌ها در غرب در مقایسه با معیارهای آسیائی، مترقی به‌حساب می‌آیند. جنگ سرد به پایان رسیده است ولی ملاحظات ایدئولوژیک در رقابت‌های هژمونیک در صحنه بین‌المللی احتمالاً پوشش نوع دیگری خواهد داشت. اگر در گذشته، یارگیری‌های بین‌المللی تحت رقابت بین سوسیالیسم و دفاع از ارزش‌های لیبرالی بود، اکنون لیبرالیسم در حال تدافعی در برابر رژیم‌های خودکامه قرار گرفته است که با دموکراسی لیبرالی در غرب در تعارض است. در اوج جنگ ویتنام میلیون‌ها آمریکائی به تظاهرات علیه جنگ به خیابان‌ها می‌آمدند. ولی اکنون برای هرگونه تظاهراتی علیه جنگ در اوکراین قانون پانزده سال زندان در روسیه وضع شده است. همه احزاب مخالف غیرقانونی اعلام شده‌اند. سرکوب شورش قزاقستان علیه رژیم فاسد نظربئیگ‌اوف، یا سرکوب جنبش دموکراسی‌خواهی در بلاروس توسط روسیه، که از لوکوشنکو، یک سانچو پانزای پوتین ساخته است و یا حمایت چین از نظامیان برمه در سرکوب حکومت انتخابی در آن کشور با همه ضعف‌های خود، توجیه حمله روسیه به اوکراین از طرف چین به بهانه

«نگرانی‌های امنیتی روسیه» نمونه‌های گویایی هستند. سوال این است که جنبش دموکراتیک در کجا ایستاده است و از کدام ارزش‌هایی باید دفاع کند؟

منابع:

1 [http://ooc.su/news/obrashhenie\\_obshherossijskogo\\_oficerskogo\\_sobranija\\_k\\_prezidentu\\_i\\_grazhdanam\\_rossijskoj\\_federacii/2022-01-31-79-0-1](http://ooc.su/news/obrashhenie_obshherossijskogo_oficerskogo_sobranija_k_prezidentu_i_grazhdanam_rossijskoj_federacii/2022-01-31-79-0-1).

2 Helier Cheung. Is Putin right? Is Liberalism really obsolete?

<https://www.bbc.co.uk/news/world-europe-48798875>.

3 <https://www.spisok-putina.org/en/news-about-the-persons/2021-07-19/putins-new-ukraine-essay-reveals-imperial-ambitions/>

4 H.J. Mackinder: The Geographical Pivot of History. The Geographical Journal. April 1904.

5 Zbigniew Brezezinski: The Grand Chessboard. American Primacy and Its Geostrategic Imperatives. p.85.

6 <https://www.wsws.org/en/articles/2014/02/07/ukra-f07.html>.

7 The Man Behind Putin's Military

How Sergey Shoygu Paved the Way for Russia's Ukraine Assault

Foreign Affairs. By Andrei Soldatov and Irina Borogan

February 26, 2022

<https://www.foreignaffairs.com/articles/2022-02-26/man-behind-putins-military>